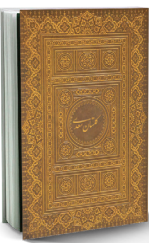


رستن از عذاب خدا



بخشایش الهی گم‌شده‌ای را در مَناهی، چراغ توفیق فرا راه داشت تا به حلقه اهل تحقیق در آمد.

به یمن قدم درویشان و صدق نفس ایشان ذمایم اخلاقی سه حماید مبدل گشت.

دستت از هوا و هوس کوتاه کرده و زبان طاعنان در حلق و همچنان دراز، که بر قاعده اول است و زهد و طاعتش نامعول.

به عذر و توبه توان رستن از عذاب خدای ولیک می‌توان از زبان مردم رست طاقط جور زبان‌ها نیارود و شکایت پیش پیر طریقت برد.

جوابش داد که: شکر این نعمت چگونه گزاری که بهتر از آنی که پندارتند؟!

چند گویی که بداندیش و حسود عیب‌جویان من مسکینند؟

گه به خون ریختنم بر خیزند گه به بد خواستمن بنشینند

نیک باشی و بدت گوید خلق به که بد باشی و نیکت بینند

لیکن مرا که حسن ظن همگان در حق من به کمال است و من در عین نقصان، روا باشد اندیشه بردن و تیمار خوردن.

أَنْتِ أَسْتَشْرِيْنَ مِنْ عَيْنِ جِيرَانِي وَآلِهِي عَلِيمٌ أَسْرَارِي وَأَعْلَانِي

در بسته به روی خودز مردم تا عیب نگسترند ما را

در بسته چه سود و عالم‌الغیب دانای نهبان و آشکارا

اندرون از طعام خالی دار

عابدی را حکایت کنند که شبی ده من طعام بخوردی و تا سحر خستی در نماز یگر دی.

صاحب‌دلی شنید و گفت: اگر نیم نانی بخوردی و بختی، بسیار از این فاضل تر بودی.

اندرون از طعام خالی دار تا در او نور معرفت بینی

تهی از حکمتی به علت آن که پری از طعام تا بینی

گلستان سعدی

تاریخ

ضیافت رمضان در روز گار قاجار



عکس‌های به‌جامانده از دوره قاجار، رمضان را نه فقط یک آیین مذهبی، که حصنهای اجتماعی و آیینی باشکوه نشان می‌دهد. این تصاویر - اغلب در نیمه دوم قرن نوزدهم و هم‌زمان با رواج عکاسی در عصر ناصرالدین‌شاه قاجار ثبت شده‌اند - سفره‌های افطاری را نشان می‌دهند که با نظمی خاص و آدابی دقیق چیده شده‌اند؛ سفره‌هایی بر زمین، با پارچه‌های قلمکار یا تارمه، و ظرف‌هایی مسی و چینی که برقی‌شان زیر نور فانوس‌ها می‌درخشد.

در پیش‌زمینه بسیاری از این عکس‌ها، مردان یساعبا و قبا و کلاه‌های بلند قاجاری نشسته‌اند؛ چهره‌ها جدی و آرام، گویی لحظه‌ای پیش از شنیدن آذان، در دربار، افطار می‌توانست آیینی رسمی و پرشریفات باشد. با آن حضور رجال، علما و مهمانان خارجی. اما در خانه‌های اعیان و حتی مردم عادی نیز افطار لحظه‌ای جمعی و پررمان بود. نان سنگک تازه، پنیر، سبزی، خرما و آش رشته از عناصر ثابت این سفره‌ها بودند؛ خوراکی‌هایی ساده اما سرشار از نشانه‌های فرهنگی.

این تصاویر همچنین از نسبت سنت و مدرنیته حکایت دارند. ورود دوربین عکاسی به ایران قاجاری، به‌ویژه به علاقه‌مندی شخص شاه به عکاسی، سبب شد لحظات خصوصی‌تری چون افطار نیز ثبت شوند. عکاس در این صحنه‌ها نه تنها شاهد، که نوعی راوی خاموش است؛ راوی نظمی اجتماعی که در آن جای نشستن، نوع پوشش و حتی فاصله افراد معنای طبقاتی و آیینی دارد.

نور در این عکس‌ها نقشی اساسی ایفا می‌کند. اغلب، فضای نیمه‌تاریک شب با چراغ‌های روغنی یا شمع روشن شده و چهره‌ها در حاله‌ای از سایه و روشن دیده می‌شوند. همین کیفیت بصری، حال‌وهوایی معنوی و در عین حال رازآلود به تصویر می‌دهد؛ گویی زمان برای لحظه‌ای مکث کرده تا روزداران در سکوتی مشترک، چشم به راه اذان بمانند.

عکس‌های افطار قاجاری امروز فراتر از یک سند تاریخی‌اند؛ آنها پنجره‌ای به زیست‌جهان مردمانی هستند که رمضان را با وقار، مبدل‌سلی و آیین‌مندی پرگزار می‌کردند. تماشای این تصاویر، مشخص می‌کند که افطار نه صرفاً پایان گرسنگی، بلکه آغاز گفت‌وگو، دیدار و پیوند دوباره دل‌ها بود؛ ضیافتی در سایه فانوس‌ها، با طعم خرما و صندلی آرام دعا.



حضور امیرکبیر با ۹۹ کتاب در نمایشگاه قرآن

انتشارات امیرکبیر با عرضه ۹۹ کتاب دینی و مذهبی در نمایشگاه قرآن حضور دارد. از ۹۹ عنوان کتاب امیرکبیر، ۱۲ کتاب چاپ اولی است. غرفه این انتشارات در نمایشگاه قرآن که تا پایان رمضان برپاست، در شبستان مصلى قرار دارد.

گفت‌وگو

علی‌الله سلیمی | روزنامه‌نگار | دومین قسمت از فصل تازه بر نامه «چارده» تلویزیون همشهری با عنوان «شعر به هنگام» میزبان ۲ شاعر، میلاد عرفانپور و سیدحسین متولیان بود. در ابتدای این برنامه که با اجرای سیدمحمدجواد شرافت همراه بود، تأکید شد که گفتن از وطن، گفتن از عشق به‌ویژه، گفتن از ایران عزیز همیشه دلنشین و شیرین است؛ اما بعضی ایام جلوه‌ای متفاوت دارد؛ ایامی که در آن، وحدت مردم و جلوه‌های توحید را عمیق‌تر می‌بینیم. در روزهایی که پشت سر گذاشتیم، در کنار تلخی‌ها و سختی‌ها، شکوه همدلی و غیرت مردم ایران بار دیگر جلوه کرد و برگ دیگری به دفتر قطور این ملت افزوده شد؛ دفتری سرشار از شعر، حکمت، شور و شعور. بر نامه «شعر به هنگام» میزبان ۲ شاعر بود که هم در میدان حضور دارند و هم کلام‌شان تأثیر گذار است؛ شاعرانی که معتقدند شعر می‌تواند رز وایتگر حماسه مردم و تقویت‌کننده انگیزه و اندیشه باشد.

وقت خدا گاهی آن شعری را که شاعر برای موضوعی خیلی مشخص و محدود گفته، می‌گیرد و بلند می‌کند. یعنی شعر بیش از آنکه به موضوع

وابسته باشد، به اخلاص وابسته است.

عرفان پور: دقیقاً. اگر روزی از این عمر شاعری‌مان آیهت بااخلاص بنویسیم، همان آیهت می‌ماند. صدق است که ماندگار می‌کند؛ نه محاسبه. شاعر محاسبه‌گر در تاریخ نخواهد ماند.

راجع به این موضوع می‌خواهم مصداقی

صحبت کنم. خیلی بحث خوبی است. گاهی ما دودو تا چهار تا می‌کنیم که خوب الان من بنویسم

می‌شوم شاعر روزنامه‌ای، الان به من می‌گویند شاعر مناسبتی، به من می‌گویند شاعر حکومتی.

ولی من می‌گویم وظیفه من است، من سنگرم اینجا، من سلاقم قلمم است، من فشنگم کلمه است، من وظیفه‌ام را انجام بدهم، خدا برکت می‌دهد. سیدحسین عزیز هم نظرش را بگوید.

نمی‌خواهم خیلی مکالمه‌مان دونفره باشد.

سیدحسین متولیان: بله حتماً. آن چیزی که فکر می‌کنم، تقریباً ۲سال قبل رهبر معظم انقلاب در همین دیدارهای نیمه رمضان به آن اشاره کردند، راجع به

میلاد عرفان پور: این نکته درستی که شما اشاره کردید مسئله‌ای است که شاید این سال‌ها مورد تعامل ما هم بوده و بحث بسیار مهمی است. بسیار می‌بینیم که عده‌ای می‌گویند که شعر مناسبتی نباید گفت. شعر تاریخ انقضادار نباید گفت. در مورد وقایع مشخص و مصداق‌های عینی نباید شعر گفت و همان‌طور که شما اشاره کردید، می‌گویند حافظ وار باید شعری گفت که در هر قرن و هر مکان و هر موقعیتی قابل تاویل باشد.

در واقع این حرف هم رنگی از صحت و درستی دارد هم به نوعی مغفله‌ای در این حرف هست و اشتباه مهم و بزرگی هم در این حرف هست. بله، شعر قابل تاویل، شعری که در برهه‌ها و زمان‌ها و اعصار و حتی نقاط جغرافیایی مختلف بشود استفاده کرد قطعاً خوب است، لازم است و کسی در این حرفی ندارد؛ شعر حکمی که بشود قرن‌ها خواند، شعر اخلاقی، شعر عاشقانه‌ای که بشود همیشه خواند یا یک امر کلی را منتقل کرده باشد و در هر مکان و زمانی قابل فهم باشد. اما این نافی این قصه نیست که ما می‌توانیم شعرهایی داشته باشیم که در باره یک مصداق مشخص و یک زمان مشخص سروده بشود. من می‌خواهم زاویه دوربین را کلا عوض کنم. بگویم اصلاً شاعر نباید به این فکر کند که چه نوع شعری در مورد موضوع یا موضع بنویسد. شاعر باید به این فکر کند در هر زمان و در هر مکان تکلیف من چیست؟ و تکلیف من هر چه هست به آن عمل کنم. اولاً شاعر، شعر را ابزار سلوک خودش ببیند، ابزار رشدش ببیند، آن وقت این شعری که قرار است من را رشد بدهد، نسبت من با آن چه خواهد بود و تکلیف من در هر زمان چیست؟ برای اینکه هم خودم را در وهله اول به رشد برسانم هم بتوانم مفید واقع بشوم. گاهی من به دوستان جوان‌تر از خودم می‌گویم اگر می‌بینید شعری را نشنود، وظیفه دارید آن شعر را بگویید، برای حال خودتان و رشد خودتان باید آن شعر را بگویید. گریم که تا قیام قیامت یک مخاطب بیشتر ندراید و شعری می‌خواهید بگویید که مثلاً دل یک مادر شهید شاد بشود، با ذکر اسم آن شهید حتی، قرار نیست هیچ‌کس دیگر هم بشنود. آن شعر را بگویید. وقتی به این نگاه کنیم، بله شاعر باید وظیفه خودش را انجام بدهد. آن

این فکر کنیم که ایمن می‌ماند یا نمی‌ماند. مگر خیلی‌ها در طول تاریخ نودند که در زمان خودشان شهره بودند، ولی در تاریخ گم شدند؟ خیلی‌ها هم در زمان خودشان کسی نمی‌شناخت‌شان، سال‌ها بعد مردم آنها را شناختند.

شاعر متعهد زمانه

ما می‌گویم مگر دست من است که از ۱۷۵ شهید غواص ننویسم؟ مگر دستت من است که زلزله اتفاق بیفتد و سبیل اتفاق بیفتد و من کنار مردم نباشم؟ مگر دستت من است که وقتی شهید مدافع حرم را می‌آورند، دست به قلم نبرم؟ شاعر مگر دست خودش است؟ سیدحسین حسینی در کتاب «گزیده شعر جنگ» دارد می‌گوید



انتشار مجموعه «ماجرای نایب عصر حجری»

مجموعه چهارجلدی «ماجرای نایب عصر حجری» شامل «رنگ»، «فضا»، «گرانث و نیروها» و «الکتربسته» که به معرفی اختراع‌ها می‌پردازد از سوی کانون پرورشی کودکان و نوجوانان منتشر شد. جری بیل و فلیشیالا، نویسندگان و مایک فیلیپس، تصویرگر این مجموعه و مجید عمیق، مترجم آن است.

گاهی خدایک شعر را بلند می‌کند

گفت‌وگو با میلاد عرفان‌پور و سیدحسین متولیان در برنامه «چارده» تلویزیون همشهری



«من می‌روم مادر که اینک کربلا می‌خواندم.» حالا شما بگویید شعر نیست، شعر است. من وظیفه‌ام بوده بنویسم.

عرفان پور: بله، شاعر محاسبه‌گر در تاریخ نخواهد ماند. اگر فکر کند من چه بگویم که حالا بیشترین اثر داشته باشد یا چه بگویم به این و آن بر نخورد، باز برمی‌گردیم سر همان بحث تاریخی همیشگی و اصلی درست؛ اخلاص. یعنی شاعر اگر در گفتن اخلاص داشته باشد، اگر روزی ما بشود از این عمر شاعری‌مان آیهت

بااخلاص بنویسیم، آن آیهت را می‌خرند و می‌ماند. مهم نیست تو برای چه موضوعی نوشته‌ای، برای چه کسی نوشته‌ای، در چه زاویه‌ای از زمان سیر کرده‌ای. حالا هر منتقدی می‌خواهد هر حرفی بزند، بزند. تو خودت دست

آنگونه که بوده‌ای نشان داده‌ای؛ صادقانه. من یقین قلبی باطنی و عمیق دارم که آن چیزی که موجب ماندگاری و اثرگذاری است، صدق است و صدق. چه خوب است صدق کامل باشد. یعنی به حقیقت دست پیدا کند. آن وقت منتقل کند، نه اینکه فقط حرف بزند.

آقای متولیان، شما هم در بزنگاه‌ها شعر

گفته‌اید. به هنگام بودن چقدر مهم است؟

متولیان: خیلی شهید یعنی شاهد؛ یعنی در لحظه حاضر بودن. هیچ شهیدی را نمی‌بینید که در بزنگاه، خواب را انتخاب کرده باشد. شاعر هم باید چنین باشد. اگر حادثه‌ای رخ می‌دهد، اگر کودکی شهید می‌شود، بیایم می‌کنند؛ قصیده معجزه می‌کند. تمام مصرع‌هایش ماده تاریخ است، ساخت حرم متبرک حضرت معصومه سلام‌الله علیها است. باید هر لحظه تکلیف خودمان را بدانیم. یک موقعی تکلیف من این است که آبی را که در دست دارم به یک کسی بدهم زنده بماند. یک موقعی هست که تکلیفم این است آن آب را پای گلی بریزم تا آن گل شکوفا بشود. یک موقع هست این آب را باید جایی ذخیره کنم برای کسی که خواهد آمد و تشنه است. باید ببینیم تکلیف‌مان در لحظه چیست. هر موقعی من وظیفه‌ای دارم. مثلاً الان حال جامعه‌ام را یک چیزی از جنس شور بهتر می‌کند. با الان من وظیفه دارم که از «ملینا» حرف بزنم، الان من وظیفه دارم از آن بانوی پرستار رزستی صحبت بکنم که جوانمردانه پای بیمارانش ایستاد. من نباید به این فکر کنم که ایمن می‌ماند یا نمی‌ماند.

عرفان پور: شاعر محاسبه‌گر در تاریخ نخواهد ماند. شاعر اگر در گفتن اخلاص داشته باشد، اگر روزی ما بشود از این عمر شاعری‌مان آیهت بااخلاص بنویسیم، آن آیهت می‌ماند

است. من در یکی از شعرهایم با عنوان «مزه لوتی خاکه» سعی کردم به برخی موضوعات روز از جمله دفاع مقدس اشاره کنم.

آقای عرفان پور یک رباعی معرفی دارند که می‌کنم ماچرای جالبی هم دارد. «ما سینه زدیم بی صدا بار بیدند / از هر چه که دم زدیم آنها دیدند / ما مدعیان صفا اول بودیم / از آخر مجلس شهدا را چیدند» اجازه بدهید درباره رباعی معروفتان در حادته شیراز صحبت کنم.

بله، آن رباعی قصه زیبایی دارد. من چندین بار هم عرض کرده‌ام. سال ۸۷ بمبگذاری شد. حسینییه سیدالشهدا در شیراز، در حالی که هیبتی‌ها و همشهری‌های ما در حال عزاداری بودند، بمبی یا بمب‌هایی در انتهای حسینییه منفجر شد و فکر می‌کنم ۴ نفر شهید شدند، از جمله کودکان و

بیشتر جنابز و مجروح شدند. یعنی آن روزها اول هم به دلایل امنیتی گفته نشده بود که این حادثه تروریستی است و اعلام شده بود که نمایشگاه دفاع مقدس و ادوات جنگی بوده که منفجر شده. بعد از یک‌ماه اعلام کردند و این باعث شد که یک‌ماه آن شب غریب بودند، مظلوم بودند. آن شب یا شب بعدش من تهران بودم. خبر را شنیدم. دانشگاه بودم. در سال ۸۷ من ۲۰ سالم بود که خبر را و آن مظلومیت را شنیدم. تماس می‌گرفتم. من بزرگ‌شده همان هیبت هستم در شیراز؛ یعنی آن هیبت‌انگیز نو شاید میلاد عرفان پور هم میلاد عرفان پور دیگری بود. خیلی نقش داشت؛ هم در زندگی من و هم در زندگی پدرم و خیلی از جوان‌ها و هنوز هم دارد. آن‌شاه‌الله خدا سایه سیدمحمد انجوی‌زاد را نگه دارد که هزاران جوان در شیراز و جنوب کشور و شهرهای دیگر به ایشان مدیون هستند. من رباعی‌هایی نوشتم برای آن شهدا، از جمله این رباعی و چندرباعی دیگر. یادم هست برای خانمش که آنجا شهید شده بود، رباعی جدایی نوشته بودم. برای آن آنچه‌ای که شهید شدند؛ عرفان و علیرضا.

یکی از آن رباعی‌ها این بود: ما سینه‌ها زدیم بی صدا بار بیدند / از هر چه که دم زدیم آنها دیدند / ما مدعیان صفا اول بودیم / از آخر مجلس شهدا را چیدند

من فقط در همین حد که پیامک کنم برای آقای انجوی‌زاد و بچه‌های شیراز که دل خانواده را گرم کند، وظیفه دانستم و واقعا با تاجر و با اشک، خدا توفیق داد نوشتم. گذشت تا چند روز بعد شنیدم که تا چند روز بالای سر مزار شهدا بوده این رباعی مانده بود. آن گزشت، ۷سال گذشت. من هم یادم رفته بود و در آن ۷سال ۲ یا ۳ کتاب هم منتشر کردم و این رباعی را اصلاً نیاورده بودم؛ چون خیلی از لحاظ ادبی هم روی آن حساب نمی‌کردم و جزو رباعی‌های خوب نمی‌دانستم، صادقانه. بعد از ۷سال عید نوروزی بود و شاعری پیام داد فلانی این رباعی از شماست؟ گفتم بله؛ گفتم که حضرت آقا با خانواده‌های شهدا دیداری داشته‌اند و گویا این رباعی را کنار عکس شهیدی می‌بینند و متاثر می‌شوند و نام شاعر را می‌پرسند. بعداً کم قطعات این جور چین تکمیل شد، از چند ناحیه مختلف.

یکی از آخرین قطعاتش این بود که فرزند از آخر مجلس شهدا را چیدند / از زمین خواری که خاک طالش دزدید او نه / اون که با اشک عزای مردمش خندید او نه / اون که روی موج خون این وطن رقصید او نه / پهلوی با پهلوان ما به دنیا فرق داره / اون که تو جنگ جهانی چوب می‌زد خاک ما رو / کافه‌ها رو باز کرد و قفل می‌زد تکیه‌ها رو / قلدری که کشف می‌کرد از سر مهن حیا رو / پهلوی با پهلوان ما به دنیا فرق داره / پهلوی چی تا حسنجی‌های عالم رو به‌روتن می‌فطاری‌های تو ناچار از مرگ بسقوطن / کل اربابی تو تمونده‌های قوم لوطن / پهلوی با پهلوان ما به دنیا فرق داره / پهلوان ما غم خون ملینای سه‌ساله است / پهلوان ما اثر انگشت تو میدون زاله است / جای خواب چاره‌زاده عاقبت تو قعر چاله است / پهلوی با پهلوان ما به دنیا فرق داره / باز هم نمود و بت‌ها و شبای شعله‌بارون / مرصیه قنقوس می‌شه تو دل خاکستر و خون / ما و خون عاشقا و آخرین شب‌های صهبون / پهلوان ما با کل پهلوان فرق داره

ازش به جفت یوتین چند تا فشنگ مونده / چقد قشنگ رفته چقد قشنگ مونده / نگو جنازه‌های نیست نگو فقط پلاکه / به عمره خاک خورده مزه لوتی خاکه / چله فشنه هر کسی شراب می‌شه / به جوری برمی‌گرده قلبیا آب می‌شه / از همه لوتیا سری که سر نداری / بی خبرم از تو مگه خبر نداری / خوشه‌های تو که مگه تو تاک خوردی / مزه عاشقی همبته خاک خوردی

«سیدحسین متولیان

پهلوون وقتی می‌رن چله نشینی

یه مدتی هیچ جا و ناو رو نمی‌بینی

تو گفته بودی که به روزی برمی‌گردی

چقدر با روزایی که رفتی فرق کردی

از همه لوتیا سری که سر نداری

بی خبرم از تو مگه خبر نداری

حالا که اومدی تو روو دست آوردن

آی عاقلای بیابین تماشا مست آوردن

ندیده است کسی اشک سوگواری ما

به سر بلندی سرویم و استواری کوه

به رودهای جهان رفته بی‌قراری ما

نمانده جای شکایت که در پی هر زخم

بلندتر شده طومار برداری ما

بهار می‌رسد و پیش پای آمدنش

خوشا که سرخ شود جامه بهاری ما

«میلاد عرفان پور

به دست غیر مبادا امیدواری ما

نیامده است به‌جز ما کسی به یاری ما

به رنج راه پیامیز تا پیامواری

به مشق آبله اسرار پایداری ما

به دوش نعلش جوان بردم او در تشییع